

گونه‌شناسی تفاسیر عرفانی در موضوع حروف مقطعه قرآن

محمود شیخ^۱، مرتضی زارع‌دار^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۰۸/۱۶ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۵/۰۳/۱۷)

چکیده

موضوع این مقاله طبقه‌بندی نظرات مندرج در تفاسیر عرفانی درباره ماهیت حروف مقطعه و انواع معنایابی از این حروف است. در این مقاله آرای ده مفسر عارف و صوفی [سهل تستری، سلمی، قشیری، میبیدی، روزبهان بقلی، عبدالرزاق کاشانی، ملاصدرا، اسماعیل حقی، صفی‌علی‌شاه، و گنابادی] از قرون مختلف، درباره حروف مقطعه قرآن بررسی و یافته‌ها در دو سطح طبقه‌بندی شده است. در سطح نخست انواع یافته‌های آنان درباره ماهیت حروف مقطعه و در سطح دوم درباره روش و انواع این معنایابی از نظر محتوایی بحث شده است. در سطح نخست هفت نظر طبقه‌بندی شد: تشابه حروف مقطعه؛ از اسرار بودن این حروف؛ داشتن جنبه بلاغی؛ سوگند خداوند بودن همه یا برخی از این حروف؛ اسامی سوره‌های قرآن کریم بودن برخی از این حروف؛ اسامی پیامبر بودن برخی از حروف، و اسامی خداوند بودن حروف و نهاده شدن اسم اعظم الهی در آنها. هریک از این نظرات با تفاسیر جامعی مانند جامع البیان طبری، روض الجنان رازی و مجمع البیان طبرسی مقایسه و نشان داده شد که سخنان عرفا درباره ماهیت حروف مقطعه عموماً در تفاسیر رسمی انعکاس داشته است. در سطح دوم معنایابی بر اساس مشابَهت و مشاکلت حروف با مفاهیم عرفانی توضیح داده شده است. در این نوع از معنایابی، چهار نوع محتوا مد نظر مفسران عارف بوده است که عبارتند از: معنایابی ناظر به حق و اسماء و صفات او؛ معنایابی ناظر به پیامبر و جامعیت حقیقت و مراتب او؛ معنایابی ناظر به سلوک سالکانه و مواجهه عارفانه؛ و معنایابی ناظر به مراتب عالم و مراتب تنزلات وجود.

کلیدواژه‌ها: قرآن کریم، تفسیر عرفانی، حروف مقطعه.

Email: ma.sheikh@ut.ac.ir

۱. استادیار گروه ادیان و عرفان دانشگاه تهران.

۲. کارشناسی ارشد ادیان و عرفان دانشگاه سمنان.

مقدمه

در آغاز ۲۹ سوره از سوره‌های قرآن کریم، حروفی به صورت مقطع و ظاهراً فاقد معنا قرار گرفته که همواره یکی از کانون‌های توجه و تأمل اندیشمندان مسلمان بوده‌است. بسیاری این حروف را از رازهای قرآن کریم تلقی کرده‌اند. غالب کتب تفسیری کوشیده‌اند تا بنا بر شواهدی، مدعایی را برای معنای این حروف یا مقصود حق از بیان آنها اثبات نمایند. عرفا نیز، هر یک به فراخور مشرب عرفانی و متأثر از مذاهب کلامی خود کوشیده‌اند این حروف را معنا کنند یا آنکه مقصود حق را از بیان آنها در آغاز صور تبیین نمایند. از آنجا که عرفا به جنبه‌های رازورزانه قرآن کریم توجهی وافر داشته‌اند و رویکرد تأویلی آنان به کتاب‌الله میراثی ارزشمند در اختیار مسلمانان نهاده‌است، بررسی آرا و نظراتشان درباره این حروف که راز قرآن تلقی می‌شده، می‌تواند افق‌های جدیدی را برای قرآن‌پژوهان بگشاید. این مقاله بنا دارد نظرات اصلی عرفا را درباره حروف مقطعه از لابه‌لای آثار تفسیری آنان استخراج، طبقه‌بندی، توصیف و تحلیل نماید.

منظور ما از تفاسیر عرفانی در عنوان و متن این پژوهش، تفاسیر منسوب به متصوفه است، حتی اگر آن تفسیر خالی از جنبه‌های تأویلی و باطنی باشد و در زمره تفاسیر متأثر یا اجتهادی قرار گیرد؛ به عبارت دیگر موارد مطالعه ما میراث تفسیری صوفیه بوده است و تفاسیر عرفانی به معنای تفسیری متکی بر کشف و شهود یا تفسیر بر مبنای چارچوب‌های نظری صوفیه را مد نظر نداشته‌ایم. در زمینه تفاسیر عرفانی قرآن، آثار متعددی وجود دارد که این پژوهش ظرفیت بررسی همه آنها را نداشت؛ لذا تعدادی از آثار برای مطالعه موردی برگزیده شد. در انتخاب موارد به پراکندی متون در قرون مختلف، کامل بودن و شهرت آنها توجه شده‌است. متون برگزیده عبارتند از: تفسیر القرآن العظیم از سهل بن عبدالله تستری (و. ۲۸۳ق)؛ حقایق التفسیر از ابو عبدالرحمان سلمی (و. ۴۱۲ق) با دقت در تفاسیر حضرت صادق علیه السلام (و. ۱۴۸ق)، حلاج (و. ۳۰۹ق) و ابن عطا آدمی (و. ۳۱۱ق)؛ لطائف‌الاشارات از عبدالکریم قشیری (و. ۴۶۵ق)؛ کشف‌الاسرار از رشیدالدین میبیدی (تألیف: ۵۲۰ق)؛ عرائس‌البیان از روزبهان بقلی (و. ۶۰۶ق)؛ تأویلات از عبدالرزاق کاشانی (و. ۷۳۵ق)؛ تفسیر القرآن‌الکریم از ملاصدرا (و. ۱۰۵۰ق)؛ روح‌البیان از اسماعیل حقی (و. ۱۱۳۷ق)؛ تفسیر منظوم از صفی‌علیشاه (و. ۱۳۱۶ق) و بیان‌السعاده از سلطان‌علی‌شاه گنابادی (و. ۱۳۲۷ق).

شایان ذکر است که در موضوع و مسئله این مقاله، یعنی گونه‌شناسی تفاسیر عرفانی

از حروف مقطعه، بنا بر جستجوی نویسندگان، پژوهشی یافت نشده است. آثار منتشر شده درباره حروف در چند طبقه کلی قابل تقسیم است: در برخی از نوشته‌ها حروف مقطعه مورد بررسی‌های عددی، تفسیری و روایی و مانند آن قرار گرفته است؛ مانند مطالعات عددی رشاد خلیفه [20]. در این خصوص یا بررسی روایات درباره این حروف [13] و بررسی تناسب موضوعات سوره‌ها با حروف مقطعه آغاز آنها [10]؛ روشن است که این دسته از نوشته‌ها از نظر مسئله و موضوع با این نوشتار تمایز دارد. دسته‌ای دیگر از آثار به توصیف و نقد نظریه یک مفسر، اعم از فیلسوف و متکلم و فقیه و صوفی درباره حروف مقطعه می‌پردازد؛ مانند مقاله «روش فلسفی ابن‌سینا در تفسیر حروف مقطعه» [7] یا مقاله «حروف مقطعه از دیدگاه صدرا» [9] یا مقاله «حروف مقطعه از دیدگاه عین‌القضاة» [4]، از این دسته است که البته کاملاً روشن است که از نظر مسئله و گستره کار با این نوشتار کاملاً متمایز است. دسته دیگر حروف مقطعه را در دیدگاه جمعی از مفسران یا دانش‌پژوهان بررسی کرده‌اند؛ مانند مقالاتی که دیدگاه قرآن‌شناسان غربی به حروف مقطعه یا عرفا یا مفسران را بررسی کرده است؛ از میان این آثار که به نحوی با مسئله حروف مقطعه مرتبط هستند، تعداد اندکی اثر در حوزه تفاسیر عرفا و صوفیه وجود دارد که در آنها هم یا به نحو موردی درباره دیدگاهی خاص سخن گفته شده است یا آنکه مورد مطالعه متون تفسیری نبوده است و آثار غیر تفسیر عرفا بررسی شده است یا آنکه موضوع بررسی گونه‌شناسی و طبقه‌بندی انواع نظرات نبوده است. یکی از نوشته‌های مرتبط با اندیشه عرفانی مقاله‌ای از محمدعلی محمدی [20]، با عنوان «حروف مقطعه در نگاه عرفا» است که در نشریه بینات به شماره ۲۴۵۷ منتشر شده و به توصیف نظرات عین‌القضاة، روزبهان بقلی، میبیدی و مستملی بخاری درباره هر یک از حروف مقطعه پرداخته است و در آن گونه‌شناسی و توصیف نظری صورت نگرفته است و از نظر مسئله و گستره مورد مطالعه با این پژوهش تفاوت بنیادی دارد؛ زیرا اولاً ما بر تفاسیر عرفانی متمرکز بوده‌ایم و به آثار غیر تفسیری نظر نداشته‌ایم، ثانیاً موارد مطالعه در این مقاله به گونه‌ای انتخاب شده است که همه گستره تاریخ تفسیر عرفانی را در بر بگیرد، ثالثاً در میان موارد مطالعه هم تفاسیر متعلق به صوفیه اهل سنت وجود دارد و هم تفاسیری از عرفا و متصوفه شیعه، رابعاً در این نوشتار تفاسیر عرفانی با تفاسیر رسمی مقایسه و میزان تمایزها بررسی شده است.

بررسی متون مورد مطالعه، نشان می‌دهد که عرفا در دو سطح از حروف مقطعه سخن گفته‌اند؛ آنها گاه در مقیاس کلان و به صورت کلی درباره ماهیت همه یا تعدادی از

حروف مقطعه سخن گفته‌اند و گاه به صورت جزئی وارد معنایابی از هر یک از این حروف شده‌اند. بر همین اساس نویسندگان این مقاله، در دو بخش به طبقه‌بندی و تحلیل آرای عرفا پرداخته‌اند: نخست نظرات عرفا درباره ماهیت این حروف را طبقه‌بندی و تحلیل کرده‌اند و سپس انواع روش‌های آنان را در معنایابی از این حروف شناسایی، تبیین و تحلیل نموده‌اند. در سطح دوم تنها یک روش شناسایی شد که نویسندگان آن را «معنایابی بر اساس مشابهت و مشاکلت حروف با مفاهیم عرفانی» نام نهاده‌اند. سپس این معنایابی‌ها بر اساس محتوایی که معنایابی ناظر بر آن است به چند گونه طبقه‌بندی و موارد و شواهد هر طبقه توصیف و تبیین شده است. سخنان متصوفه درباره ماهیت حروف مقطعه و نیز نوع معنایابی آنان بر مبنای مشابهت حروف با مفاهیم دینی عمدتاً برگرفته از تفاسیر رسمی است. در هر قسمت از بخش نخست، اقوال چند مفسر کلاسیک غیر عرفانی مانند مقاتل، طبری و ابوالفتح رازی و طبرسی، با هدف نشان دادن وجوه شباهت تفاسیر عرفا و تفاسیر رسمی نقل و نشان داده شده‌است که تفاوت محسوسی بین آنها نیست و نظرات مفسران صوفیه عموماً برگرفته از تفاسیر رسمی است.

گونه‌های نظرات عرفا درباره ماهیت حروف مقطعه

در این قسمت انواع نظرات عرفا درباره ماهیت حروف مقطعه واکاوی شده‌است. در متون مورد بررسی هفت نظر عمده درباره ماهیت این حروف وجود دارد که این نظرات خود بر دو نوع‌اند؛ برخی شامل همه حروف مقطعه قرآنی می‌شوند، مانند نظر اول و دوم که حروف را از متشابهات و اسرار قرآن می‌دانند، و برخی شامل بعضی از این حروف‌اند، مانند آنکه برخی از این حروف نام پیامبر یا نام سوره‌های مربوط به آن حروف دانسته شده‌اند. البته گاه در بیان مفسران ابهامی وجود دارد و به درستی نمی‌توان تشخیص داد که سخنان مشتمل بر همه حروف مقطعه است یا برخی از آنها. مشکل دیگر در این طبقه‌بندی، ابهام برخی از مفاهیم و نیز هم‌پوشانی بخشی از آنها با یکدیگر است؛ مثلاً در اینکه حروف مقطعه از متشابهات دانسته شده‌اند یا از اسرار ابهامی، اجمالی وجود دارد که توضیح داده خواهد شد.

۱. حروف مقطعه از متشابهات قرآن است.

در تفسیر لطایف‌الاشارات دلیل تشابه برخی از آیات قرآن صیانت از اسرار الهی و

جلوگیری از دستیابی نامحرمان و بیگانگان به آنها دانسته شده‌است. قشیری حروف مقطعه را از متشابهاتی می‌داند که کسی جز خداوند تأویلش را نمی‌داند [۱۷، ج ۱، ص ۵۳] و در سوره اعراف تأکید می‌کند که این حروف از متشابهات قرآن، بر روش مرسوم گذشتگان، است که خداوند آن را از آفریده‌هایش پنهان کرده‌است، در حالی که در نزد بزرگان معانی آن شناخته‌شده است و در آنها اشاراتی به برخی امور وجود دارد [همان: ص ۵۱۷]. روزبهان بقلی نیز در تفسیر سوره حجر حروف مقطعه را از متشابهات قرآن می‌داند و می‌گوید که این حروف متشابه، اصل کتاب است و خداوند جلال و جلالش را از حجاب حروف به نعت تبیین خارج نمی‌کند [۳، ج ۲، ص ۲۷۴]. در روح‌البیان، مفسر حروف مقطعه را از متشابهات قرآن می‌داند که علمش از عقول مردمان پنهان و تنها به اهل وصول اعطا شده است [۸، ج ۳، ص ۱۳۴].

در تفسیر جامع‌البیان طبری به متشابه بودن حروف مقطعه اشاره‌ای نشده‌است، اما در مجمع‌البیان این حروف بنا بر قولی از متشابهات تلقی شده‌است که خداوند علم به آنها را برای خود مستأثر نموده‌است و تأویل آنها را کسی جز او نمی‌داند. به عقیده طبرسی این قول مروی از امامان شیعه است [۴، ج ۱، ص ۱۱۲].

۲. حروف مقطعه از اسرار قرآن است.

سهل بن عبدالله در القرآن‌العظیم کل کتاب قرآن را سِرّ و سِرّ قرآن را در فواتح سوره‌ها می‌داند [۶، ص ۲۵]. ابن عطا [به نقل از تفسیر سلمی] نیز به سِرّ بودن اشاره می‌کند، در نظر او خداوند حروف را ظاهر نکرد مگر اینکه در آن سِرّی نهاده باشد و این حروف را بر زبان آدم هم که خود سِرّی از اسرار بود، جاری ساخت با فنون لغات، پس خداوند برای آنها شکل‌ها و صورت‌هایی قرارداد [۵، ج ۱، ص ۱۰۸].

در این تفاسیر وقتی سخن از راز و سِرّ مطرح می‌شود، بحث محبت و دوستی و عشق که منشأ رازگویی است، نیز طرح می‌شود، که نمونه آغازین چنین مدعایی از آن قشیری است [۱۷، ج ۱، ص ۵۳]. او در تعبیری لطیف این حروف را رازگویی احباب با هم دانسته که پیامبر در فهم کامل آن، یگانه است. برای نمونه در سوره یوسف از زبان بزرگان می‌گوید که خلق از اسرار بین او و حبیبش ناتوان‌اند و حروف مقطعه راز محمد است که دیگران از آن بی‌اطلاع‌اند [همان، ج ۲، ص ۱۶۵]. در ذیل حروف مقطعه سوره مریم نیز تصریح کرده که میان دوستان اسراری است که معانی سخن را هم بدان شناسند، بر همین اساس در حالی که سهم نیکان امت سماع و ذکر خداوند است، سهم رسول‌الله

فهمیدن آن سخنان و اسرار آنها بوده است [همان، ص ۴۱۸]. پس از او میبیدی نیز حروف مقطعه را رازی میان خداوند و رسولش دانسته است [۲۲، ج ۱، ص ۵۳].

روزبهان بقلی نیز حروف مقطعه را در سوره‌های مبارکه آل عمران، اعراف، حجر، طه و شوری رمز و رازی می‌داند که خداوند به وسیله آنها، در درجه نخست با پیامبر و در درجه بعدی با محبان و اهل محبت، سخن گفته تا اغیار از آن مطلع نشوند [۳، ج ۱، ص ۱۲۳]. او در تفسیر آیه اول سوره آل عمران [همان، ص ۱۲۳ و ۱۲۴] و سوره اعراف حروف مقطعه [همان، ص ۴۱۲] و چند جای دیگر [۳، ج ۲، ص ۴۷۲؛ ج ۳، ص ۲۵۹؛ ج ۱، ص ۱۲۴] بر این نظر تأکید کرده است. علاوه بر اذعان به رمز و راز بودن این حروف در سوره حجر حروف مقطعه را از متشابهات قرآن می‌داند و می‌گوید که این حروف متشابه، اصل کتاب است [همان، ج ۲، ص ۲۷۴].

عبدالرزاق کاشانی در یک مورد، سوره مبارکه بقره، به صورت کلی در مورد حروف تهجی سخن گفته و آنها را سرّ دانسته است [۱۸، ج ۱، ص ۱۱]؛ پس از او اسماعیل حقی در روح البیان در سوره‌های یوسف [۸، ج ۴، ص ۲۰۷]، هود [۸، ج ۴، ص ۹۰]، حجر [همان، ص ۴۳۹]، یس [۸، ج ۷، ص ۳۶۵ و ۳۶۶]، مریم [همان، ج ۵، ص ۳۱۳]، این حروف را راز دانسته است و البته در برخی از موارد تشابه را با راز و سر همراه نموده است. صفی‌علی‌شاه در تفسیر سوره‌های مریم [۱۲، ص ۴۴۴] و طه [همان، ص ۴۵۴] و قصص [همان، ص ۵۴۶]، نه به صورت کلی، بلکه با اشاره به حروف مقطعه آنها، گفته که در این حروف اسراری نهفته است. گنابادی در بیانی متفاوت حروف مقطعه را رموزی می‌داند که بیانگر چیزهایی مانند مراتب وجود و آیات بزرگ حق است که رسول خدا پس از جدا شدن از این جهان مادی دیده است [۱۹، ج ۲، ص ۲۹۰].

شایان ذکر است که سرّ و راز دانستن با متشابه دانستن برخی از آیات قرآن، تقریباً به یک معنا تقلی می‌شود و واضح است که متشابه بودن و سرّ بودن به نحوی از نظر معنایی درهم تنیده شده است؛ اما این دو کاملاً هم‌پوشانی معنایی ندارند و تشابه دقیقاً معنای سرّ را نمی‌رساند. آیه متشابه متحمل معانی متفاوت است و آنان که در قلوبشان «زیغ» است، این دسته از آیات را با هدف ایجاد انحراف مستمسک خود قرار می‌دهند، در حالی که سر و راز، معنایی است دست‌نیافتنی و چنان نیست که منشأ معانی متعدد واقع شود. تشابه اصطلاحی ذیل دانش تفسیر و علوم قرآنی است، در حالی که سرّ به علوم باطنی و عرفان ارتباط می‌یابد.

به این معنا [سر و راز بودن حروف مقطعه] طبری در جامع‌البیان اشاره دارد و از

قول بعضی می‌گوید: «لکل کتاب سر، و سر القرآن فواتحه» [۵، ج ۱، ص ۶۸]؛ در مجمع‌البیان و روض‌الجنان نیز به سر بودن این حروف در کنار متشابه بودن آنها اشاره شده است [۱۴، ج ۱، ص ۱۱۲؛ ۲، ج ۱، ص ۹۶] و شاید مراد طبری نیز از سر بودن بر متشابه بودن نیز دلالت داشته باشد.

۳. حروف مقطعه، جنبه بلاغی دارند.

در این نظر هدف خداوند از آوردن حروف توجه دادن مخاطبان بوده است به دو نکته: نخست آنکه قرآن با این زیبایی در متن و آیات از همین حروف مقطع تشکیل شده است و دیگر توجه دادن مشرکان به قرآن هنگامی که با سر و صدا می‌کوشیدند توجه مخاطبان را از سخن پیامبر منحرف کنند. حقی در روح‌البیان بر چنین ایده‌ای که برگرفته از تفاسیر رسمی است و پشتوانه روایی هم دارد، تصریح می‌کند. ریشه ترکیبات کلامی را حروف الفبا دانسته که با ترکیب حروف «اب» سپس «ابجد» و پس از آن «الحمدالله» و ... به وجود آمده و کلام خداوند نیز از همین حروف به وجود آمده است [۸، ج ۳، ص ۱۳۴]، همچنین همین مفسر در جایی دیگر از اثرش هدف از نزول حروف مقطعه را ساکت کردن کافران دانسته است، زیرا آنان هرگاه رسول خدا در نماز و غیر آن، قرآن تلاوت می‌فرمود، سر و صدا پدید می‌آورده‌اند تا صدای حضرت شنیده نشود [همان، ج ۸، ص ۲]. در باقی تفاسیر عرفانی مورد بررسی نکته‌ای قابل اشاره یافت نشد. مانند مورد قبلی به این زمینه نیز در تفسیر جامع‌البیان، مجمع‌البیان و روض‌الجنان و باقی تفاسیر اشاره شده است. طبری می‌گوید که به عقیده عده‌ای که اوایل سوره به این حروف آغاز شده تا گوش‌های مشرکان برای شنیدن آیات گشوده شود؛ چرا که آنان به اعراض از قرآن توصیه شده بودند. البته طبری و دیگر مفسران، موارد بلاغی یا زبانی دیگری را ذکر می‌کنند، مانند اینکه حروف مقطعه در آغاز سوره، نشانه پایان یافتن سوره پیشین و آغاز سوره جدید است؛ به این موارد در تفاسیر مورد بررسی ما اشاره نشده و به همین دلیل از آنها درمی‌گذریم. در مجمع‌البیان هم به این معنا اشاره شده است. ایشان در معنای نهمی که برای حروف مقطعه می‌آورد، به مسئله تسکیت کفار اشاره می‌کند، به این دلیل که مشرکان توصیه شده بودند که به قرآن گوش نسپارند و با این حروف که در نظر آنها عجیب می‌نموده، آنها را به استماع قرآن کنجکاو می‌گردانده است [۱۵، ج ۱، ص ۶۹؛ ۲، ج ۱، ص ۹۶؛ ۱۴، ج ۱، ص ۱۱۲].

۴. همه یا گروهی از حروف مقطعه سوگند خداوند به آن حروف یا معانی مندرج در آنهایند.

در یافتن دلالت معنایی سوگند حق به حروف مقطعه از روش معنایابی بر مبنای مشابهت و مشاکلت حروف بهره‌برداری شده‌است. سهل در تفسیر قرآن‌العظیم در دو مورد (سوره‌های بقره و ق) حروف مقطعه را قسم خداوند یاد کرده‌است. در سوره مبارکه بقره ضمن معنایابی بر اساس مشابهت حروف، حروف مقطعه را سوگند حق به الله (الف)، جبرئیل (لام) و محمد (میم) می‌داند [۶، ص ۲۵]. در سوره مبارکه ق، آن را سوگند حق به قدرت و قوت او می‌خواند [همان، ص ۱۵۱]. قشیری نیز در ده سوره بقره [۱۷، ص ۵۳ و ۵۴]، یونس، هود [همان، ج ۲، ص ۱۲۰]، رعد [همان، ج ۲، ص ۲۱۵]، ابراهیم [همان، ص ۲۳۸]، صاد [همان، ج ۳، ص ۲۴۵]، فصلت [همان، ص ۳۱۹] و قلم [همان، ص ۶۱۶]، هود [همان، ج ۲، ص ۱۲۰]، نمل [همان، ج ۳، ص ۲۳ و ۲۴]، و قاف [همان، ص ۴۴۷]، بر چنین نظری است و در هر یک بر مبنای مشابهت حرفی سوگندها را معنایابی می‌کند. در کشف‌الاسرار میبیدی در دوازده سوره از سوره‌های بیست‌ونگانه مقطعه، به‌طور واضح آنها را قسم و سوگند خداوند می‌داند. سوره‌های یونس [۲۲، ج ۴، ص ۲۵۳]، یوسف [همان، ج ۵، ص ۱۰]، طه [همان، ج ۶، ص ۱۰۹]، نمل [همان، ج ۷، ص ۱۸۴]، عنکبوت [همان، ص ۳۷۵]، لقمان [همان، ص ۴۹۶]، سجده [همان، ص ۵۲۵]، یس [همان، ج ۸، ص ۲۰۵]، ص [همان، ص ۳۲۷]، زخرف [همان، ج ۹، ص ۵۹]، ق [همان، ص ۲۸۱] و جاثیه [همان، ص ۱۲۶]. ملاصدرا نیز حروف مقطعه را قسم الهی دانسته و در تفسیر سوره سجده ضمن ذکر مراتب چنین سوگندی به آن اشاره دارد [۱۱، ج ۶، ص ۱۶ و ۱۷]. اسماعیل حقی در روح‌البیان، حروف سوره‌های قلم [۸، ج ۱۰، ص ۱۰۰]، یونس [همان، ج ۴، ص ۴ و ۳]، حجر [همان، ص ۴۴۰]، طه [همان، ج ۵، ص ۳۶۱] و یس [همان، ج ۷، ص ۳۶۵] را غالباً به نقل از دیگران سوگند الهی در آن سوره‌ها معنا می‌کند. در تفسیر صفی نیز در سه سوره یونس [۱۲، ص ۳۱۵]، زخرف [همان، ص ۶۷۷] و دخان [همان، ص ۶۸۵]، حروف مقطعه سوگند حق دانسته شده‌اند.

در تفاسیر رسمی از جمله تفسیر جامع‌البیان طبری نیز به این مسئله اشاره شده‌است. او از ابن عباس این روایت را که «هو قسم أقسم الله به و هو من أسماء الله» نقل می‌کند و در یک بیانی دیگر «الم» سوره بقره را نامی برای قرآن اخذ می‌کند [۱۵، ج ۱، ص ۶۷] و سپس معنای «الم، ذلك الكتاب لا ريب فيه» را در معنای قسم به کتاب

می‌خواند و آیه را چنین معنا می‌کند که «الم، ذلک الكتاب لا ریب فیہ: قسم به قرآن که در این کتاب تردیدی نیست» [۱۵، ج ۱، ص ۶۹]؛ به این معنا نیز در مجمع‌البیان اشاره شده است [۱۴، ج ۱، ص ۱۱۲].

۵. همه یا برخی از حروف مقطعه اسامی سوره‌های قرآن‌اند.

میبدی در دو مورد، سوره مبارکه یس و فصلت این حروف را نام سوره و قرآن می‌داند. در سوره مبارکه یس بر اساس حدیثی از پیامبر و گفتار مفسران قبلی یس را نام سوره می‌داند [۲۲، ج ۸، ص ۲۰۴]. در سوره مبارکه فصلت «حم» را نام قرآن می‌خواند [۲۲، ج ۸، ص ۵۱۸]. اسماعیل حقی در تمامی ۲۹ سوره، حروف را نام آن سوره یا نام قرآن دانسته است که این نوع مواجهه نیازی به نمونه ندارد، زیرا در تمامی ۲۹ سوره، اولین جملات وی اشارت به آن است که این حروف نام سوره است و یا بیان داشته که این حروف نام قرآن است. گنابادی فقط در سوره قلم آورده که بعضی گفته‌اند «نون» از نام‌های سوره است [۱۹، ج ۴، ص ۱۹۴].

شاهد دیگری بر این معنا در متون مورد مطالعه یافت نشد؛ البته به این معنا هم در کتب تفسیر رسمی اشاره شده است. طبری در جامع‌البیان از اعتقاد عده‌ای به اینکه این حروف اسمی من اسمهای سوره‌ها هستند، اشاره می‌کند و نشانه‌هایی را هم برمی‌شمرد؛ یکی آنکه گفته می‌شود «المص» و «ن» را خواندم؛ او سپس این اشکال را مطرح می‌کند که در موارد تکرار حروف مقطعه یکسان در چند سوره، این معنا صحیح نمی‌نماید؛ و سپس از قول قائلان پاسخ می‌گوید که در میان انسان‌ها هم ممکن است چند نفر با یک اسم خوانده بشوند و در این صورت با معانی دیگری آن افراد را از هم متمایز می‌کنیم؛ مانند ذکر نسب یا نعت و صفت و مانند آن؛ در اسم‌های سوره‌ها نیز چنین است؛ مثلاً سوره بقره را «الم بقره» یا «الم ذلک الكتاب» و آل عمران را «الم آل عمران» یا «الم الله لا اله الا هو» می‌خوانیم [۱۵، ج ۱، ص ۶۹]. به این معنا در مجمع‌البیان و روض‌الجنان نیز اشاره شده است [۱۴، ج ۱، ص ۱۱۳؛ ۲، ج ۱، ص ۹۶].

۶. برخی از حروف مقطعه اسامی پیامبر است.

اسماعیل حقی در سوره یس، از قول ابن حنفیه معنای یس را یا محمد می‌داند و دلایلش آمدن عبارت «انک لمن المرسلین» پس از یس، حدیث «ان الله سمانی بسبعة اسماء، محمد و احمد و طه و یس و المزمّل و المدثر و عبدالله» و همچنین آل یس خواندن اهل

بیت است [۸، ج ۷، ص ۳۶۵]. گنابادی در سوره‌های طه [۱۹، ج ۳، ص ۱۶]، ص، ق آنها را از نام‌های رسول خدا دانسته‌است؛ البته در سوره ص این امکان را نیز طرح می‌کند که «ص» از نام‌های خداوند باشد [۱۹، ج ۳، ص ۳۰۴]، همچنان که در مورد «ق» نیز چهار احتمال می‌آورد: نام خدا یا رسول یا قرآن یا کوه محیط به دنیا [۱۹، ج ۴، ص ۱۰۷].

در مجمع‌البیان و جامع‌البیان از طبری اشاره‌ای به این معنا نشده‌است و حتی «طه» را «یا رجل» معنا می‌کنند و آن را بنا بر سخن ابن عباس و ضحاک واژه‌ای نبطی و از قول سعید بن جبیر و مجاهد و قتاده آن را به لغت سریانی به همین معنا از قول عکرمه نبطی و به معنای «یا انسان» می‌خوانند اما در عین حال از قول دیگران آن را اسمی از اسمای خداوند که حق بدان قسم یاد کرده می‌خواند، و باز از ابن عباس روایتی در این خصوص نقل می‌کنند [۱۵، ج ۱۶، ص ۱۰۲-۱۰۳؛ ۱۴، ج ۷، ص ۵-۶]. درباره «یس» هم بنا بر روایت آن را اسمی از اسمای حق که خداوند بدان قسم خورده‌است، می‌خواند و باز آن را به لغت حبشی و مانند آن به معنای «یا انسان» می‌خوانند [۱۵، ج ۲۲، ص ۹۷؛ ۱۴، ج ۷، ص ۵-۶].

۷. برخی از حروف مقطعه اسامی حق است و در دل حروف مقطعه اسم اعظم الهی نهاده شده‌است.

تستری در القرآن‌العظیم در حروف مقطعه قرآن اسم اعظم الهی را می‌بیند و در تفسیر سوره بقره می‌نویسد که از جمع شدن این حروف (المص، الر، المر، کهیعیص، طسم و حمسق)، اسم اعظم الهی پدید می‌آید [۶، ص ۲۵]. چندین قرن بعد حقی در روح‌البیان نظر او را تکرار می‌کند و می‌گوید که همه حروف مقطعه از نام‌های خداوند اخذ شده‌است [۸، ج ۱، ص ۲۸].

البته این‌گونه از تفسیر نیز برگرفته از تفاسیر رسمی است. در تفاسیر فریقین هم حروف مقطعه اسماء الهی و هم دربردارنده اسم اعظم الهی دانسته شده‌اند، همچنین طبری و طبرسی حروف مقطعه را اسم اعظم خوانده‌اند و بسیاری از مفسران فریقین این نظر را تکرار کرده‌اند [۱۵، ج ۱، ص ۲۰۵؛ ۱۴، ج ۱، ص ۵۶؛ ۲، ج ۱، ص ۹۶]. پیش از این گفته شد که طبری از قول ابن عباس حروف مقطعه را اسمای حق خوانده‌است؛ او در همان جا به اسم الله الأعظم بودن برخی از حروف اشاره می‌کند و به سخن ابن عباس که گفته بوده «هو اسم الله الأعظم» و شعبی که گفته بوده: «فواتح السور من أسماء الله»

اشاره می‌کند [۱۵، ج ۱، ص ۶۷]. او «ق» را اسمی از اسمای حق می‌خواند که حق بدان سوگند خورده‌است، اگرچه برای آن معانی دیگری یاد می‌کند [همان، ج ۲۶، ص ۹۳] او همین نظر را درباره «حم» نیز بیان می‌کند [همان، ج ۲۴، ص ۲۶].

گونه‌های معنایابی برای حروف مقطعه

بسیاری از عرفا حروف مقطعه را از متشابهات قرآن و اسرار آن تلقی کرده‌اند که معنا و تأویل آن را فقط خدا و رسول و خاصان او می‌دانند؛ اما با وجود این اعتقاد، از معنایابی برای حروف مقطعه دست نکشیده‌اند و اصلی‌ترین روش آنان در این معنایابی مشابهت میان هر یک از این حروف با مفاهیم عرفانی و دینی است. ما نام این روش را «معنایابی بر اساس مشابهت یا مشاکلت حروف» نامیدیم. واژه «مشابهت» در این عنوان، بدان معناست که مفسر حرفی از حروف مقطعه را اشاره به مفهومی دینی و عرفانی که با همان حرف آغاز شده‌است (به‌صورت یک واژه یا یک عبارت و جمله) یا آن حرف در آن واژه یا عبارت قرار دارد، می‌داند. مثلاً الف را نشانه الله (مشابهت در حرف نخست)، ل را نشانه جبرئیل (مشابهت در حرف پایانی) و میم را محمد (مشابهت در حرف نخست) می‌خواند. در موارد معدودی نیز به شکل حروف و معانی برآمده از آن شکل توجه شده‌است که واژه مناسب برای آن «مشاکلت»، به معنای هم‌شکلی، است. نمونه پرشمار برای این مسئله الف و یکتایی آن و انفراد آن و نحوه حضور آن در همه حروف است که انفراد حق و وحدت و سریان او در عالم را به یاد عارف می‌آورد. این تنها گونه معنایابی برای حروف مقطعه در همه ادوار بوده‌است و البته خاص صوفیه نبوده و برگرفته از نخستین تفاسیر مسلمانان است. به‌رغم یکسانی شیوه معنایابی از حروف، از نظر محتوای مفاهیم و معانی، کثرت قابل توجهی وجود دارد که می‌توان آن را به انواعی تقسیم نمود. در این قسم نیز عرفا تابع مفسران رسمی بوده‌اند. برای نمونه مقاتل بن سلیمان در تفسیرش [۲۱، ج ۲، ص ۶۲۰] حروف کهیعیص را به ترتیب به کافی بودن و هادی بودن و عالم بودن و صادق بودن حق معنا می‌کند و می‌گوید: «هذا ثناء الرب - تبارک و تعالی - علی نفسه یقول کافیا لخلق هادیا لعباده، الباء من الهادی، عالم ببریتة، صادق فی قوله عز و جل»؛ او همچنین «حم»ها را معمولاً به لوح محفوظ [۲۱، ج ۳، ص ۷۳۵]، قاف را به کوه دربرگیرنده عالم [۲۱، ج ۴، ص ۱۰۹] و نون را ماهی که زیر زمین [۲۱، ج ۴، ص ۴۰۳]. همین نحوه مواجهه با حروف مقطعه را می‌توان در تفسیر طبری نیز مشاهده کرد. طبری از اعتقاد برخی به آنکه هر یک از حروف مقطعه، قطع شده از اسم یا

مفهومی خاص هستند، سخن می‌گوید لذا هر حرف معنایی غیر از معنی حرف دیگر دارد. او سپس به سخن ابن عباس و سعید بن جبیر که «الم» را «أنا الله أعلم» اشاره می‌کند [۱۵، ج ۱، ص ۶۷]. او همچنین به اعتقاد برخی که هر یک از حروف مقطعه را مشتمل بر معانی مختلف می‌خواند، اشاره می‌کند و از ربیع بن أنس نقل می‌کند که هر یک از حروف مفتاح اسمی از اسمای الهی اند مثلاً الف مفتاح اسم الله، لام مفتاح اسم لطیف، میم مفتاح اسم مجید است و مانند آن. [۱۵، ص ۶۸]. طبری در جایی دیگر از قول ابن عباس «الر» را به «أنا الله أرى» تأویل می‌برد [۱۵، ج ۱، ص ۵۸]. در مجمع‌البیان و روض‌الجنان نیز با همین موارد مواجه هستیم این مفسر شیعه نیز «الم» را «أنا الله أعلم» و «المر» را «أنا الله أرى» و «المص» را «أنا الله أفصل» و ... معنا می‌کند و از ابن عباس نیز نقل می‌کند که در «الم» الف دلالت بر اسم الله، لام دلالت بر اسم جبرائیل و میم دلالت بر اسم محمد می‌خواند [۱۴، ج ۱، ص ۱۱۲؛ ۲، ج ۱، ص ۹۶]. در معنایابی‌های عرفا در متون مورد بررسی گاه به حق و اسما و صفات او، گاه به پیامبر و جامعیت حقیقت او و مراتب وجودی او، گاه به سلوک سالکانه و مواجید عارفانه و گاه به مراتب عالم و مراتب تنزلات وجود توجه شده‌است. در ذیل هر مورد با شواهدش تبیین می‌شود:

۱. معنایابی بر مبنای مشابهت و مشاکلت حروف ناظر به حق و اسما و صفات او

در حقایق‌التفسیر سلمی در سوره‌های قلم [۵، ج ۱، ص ۵۹] و مریم [همان، ص ۱۲۷] و قشیری در سوره‌های بقره [۱۷، ج ۱، ص ۵۳]، یونس [همان، ج ۲، ص ۷۶]، هود [همان، ص ۱۲۰]، رعد [همان، ص ۲۱۵]، شعرا [۱۷، ج ۳، ص ۵]، لقمان [همان، ص ۱۲۷]، صاد [همان، ص ۲۴۵]، غافر [همان، ص ۲۹۴]، شورا [همان، ص ۳۴۱]، زخرف [همان، ص ۳۶۱]، دخان [همان، ص ۳۷۹]، قاف [همان، ص ۴۴۷]، قلم [همان، ص ۶۱۶] و میبدی در سوره‌های بقره [۲۲، ج ۱، ص ۵۳]، اعراف [همان، ج ۳، ص ۵۵۶]، یونس [همان، ج ۴، ص ۳۵۸]، یوسف [همان، ج ۵، ص ۱۰]، حجر [همان، ص ۲۹۹]، مریم [همان، ج ۶، صص ۱۶-۱۸]، شعرا [همان، ج ۷، ص ۹۱]، نمل [همان، ص ۱۸۴]، لقمان [همان، ص ۴۹۶]، ص [همان، ج ۸، ص ۳۲۷]، زخرف [همان، ج ۹، ص ۵۹]؛ جاثیه [همان، ج ۹، ص ۱۲۶]، احقاف [همان، ص ۱۵۳]، سجده [همان، ج ۲۲، ص ۷]، عنکبوت [همان، ص ۳۷۵]، و بقلی در سوره‌های ق [همان، ج ۳، صص ۳۳۱ و ۳۳۲] و یونس [همان، ج ۲، ص ۶۲] و کاشانی در سوره‌های بقره [همان، ج ۱، صص ۱۱ و ۱۲]، اعراف [همان، ص ۲۲۷]، رعد [همان، ص ۳۳۵]،

مریم [۱۸، ج ۲، ص ۱۳۰]، روم [۱۸همان، ص ۱۳۷]، سجده [همان، ص ۱۴۶]، قلم [همان، ص ۳۶۱] و اسماعیل حقی در بقره [۸، ج ۱، ص ۲۸]. در سوره‌های آل عمران [همان، ج ۲، ص ۲]، اعراف [همان، ج ۳، ص ۱۳۳]، لقمان [همان، ج ۷، ص ۶۲]، زخرف [همان، ج ۸، ص ۳۴۹]، دخان [همان، ص ۴۰۱]، احقاف [۸، ج ۸، ص ۴۶۱] و صفی‌علی‌شاه در سوره‌های یونس و هود [۱۲، ص ۳۱۵]، رعد [همان، ص ۳۷۶]، ابراهیم [همان، ص ۳۸۵]، حجر [همان، ص ۳۹۳]، مریم [همان، ص ۴۴۴]، طه [همان، ص ۴۵۴]، شعرا [همان، ص ۵۲۲]، نمل [همان، ص ۵۳۴]، عنکبوت [همان، ص ۵۶۱]، لقمان [همان، ص ۵۷۸]، سجده [همان، ص ۵۸۳]، غافر [همان، ص ۶۵۱]، فصلت [۱۲همان، ص ۶۶۳]، زخرف [همان، ص ۶۷۷]، جاثیه [همان، ص ۶۸۹]، احقاف [همان، ص ۶۹۳] و یس [همان، ص ۶۱۷] چنین عمل کرده‌اند و در برخی موارد بحث حقیقت محمدیه را با بحث اسما و صفات الهی آمیخته‌اند.

۲. معنایابی بر مبنای مشابهت و مشاکلت حروف، ناظر به پیامبر و جامعیت حقیقت بر مراتب

در حقایق التفسیر [تفسیر منسوب به حضرت صادق]، در سوره ق، «قاف» را سوگند به قوت قلب دوست خدا، محمد، از جهت حمل خطاب و مشاهده و عدم تأثیر این خطاب و مشاهده در علو حال او [۵، ج ۱، ص ۱۹۰] و یاسین برآمده از روایتی منسوب به پیامبر گرامی اسلام، «یا سید» [۵، ج ۱، ص ۵۱] و «نون»، نور ازلیت خداوند که از آن اکوان پدید آمده‌است، معنا می‌شود. بر اساس سخن منسوب به امام صادق این نور برای پیامبر نهاده شده‌است و به همین دلیل حق درباره او فرموده «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»؛ «خُلُقٍ» نور اوست که در ازل به پیامبر اختصاص داده شده‌است [همان، ص ۵۹].

قشیری در سوره‌های بقره [۱۷، ج ۱، ص ۵۳]، شعرا [همان، ج ۳، ص ۵] و طه [همان، ج ۲، ص ۴۴۵] و میبیدی در سوره‌های عنکبوت [۲۲، ج ۷، ص ۳۷۵]، سجده [همان، ص ۵۲۵]، شوری [۲۲، ج ۹، ص ۱۴] و عبدالرزاق کاشانی در سوره‌های یونس [۱۸، ج ۱، ص ۲۷۷]، طه [همان، ج ۲، ص ۱۸]، یس [همان، ص ۱۷۲]، «ص» [همان، ص ۱۸۵]، غافر [همان، ص ۲۰۹]، فصلت و شوری [همان، ص ۲۱۸ و ص ۲۲۷]، زخرف [همان، ص ۲۳۵]، جاثیه [همان، ص ۲۵۱]، ق [همان، ص ۲۷۷] چنین عمل می‌کند. البته باید یادآور شد که در این موارد نوعی برداشت جمله‌گونه و عبارت‌وار هم دیده می‌شود که ترکیبی از

معنایابی بر اساس مشابهت حرفی و تعبیر در قالب جمله و عبارت است. ملاصدرا تنها در سوره یس این حروف را اشاره به محمد دانسته است [۱۱، ج ۵، ص ۱۷] و اسماعیل حقی در سوره های طه، نمل [۸، ج ۶، ص ۳۱۸]، یس [همان، ج ۷، ص ۳۶۵]، و ق [همان، ج ۹، ص ۹۹] حروف مقطعه را ناظر بر وجود رسول اکرم معنایابی کرده است. وی نیز مانند بیشتر مفسرینی که قبلاً به آنها اشاره شده در سوره طه «طا» و «ها» را اشاره به پیامبر طالب شفاعت برای مردم و هادی بشر می داند و یا می گوید که او طاهر از گناهان و هادی به معرفت علایم غیبی است [همان، ج ۵، ص ۳۶۱]. در تفسیر منظوم صفی در هشت سوره یونس [۱۲، ص ۳۱۵]، یس [همان، ص ۶۱۷]، غافر [همان، ص ۶۵۱]، زخرف [همان، ص ۶۷۷]، ص [همان، ص ۶۳۴]، جاثیه [همان، ص ۶۸۹]، احقاف [همان، ص ۶۹۳] و ق [همان، ص ۷۱۵] حروف مقطعه به رسول خدا نسبت داده است.

۳. معنایابی بر مبنای مشابهت و مشاکلت حروف ناظر به سلوک سالکانه و مواجه عارفانه

در حقایق التفسیر در یک مورد از معنایابی ها، سوره مبارکه ص، «صاد»، به نقل از ابن عطا، بنا بر مشابهت حرفی، صفای قلوب عارفان خوانده شده است [۵، ج ۱، ص ۱۷۰]. قشیری حروف مقطعه را در سوره های آل عمران [۱۷، ج ۱، ص ۲۱۸]، اعراف [همان، ص ۵۱۸]، طه [۱۷، ج ۲، ص ۴۴۵]، شعرا [همان، ج ۳، ص ۵ و ۶]، قصص [همان، ص ۵۳]، سجده [همان، ص ۱۳۸]، یس [همان، ص ۲۱۱]، احقاف [همان، ص ۳۹۵] و مریم [۱۷، ج ۲، ص ۴۱۹] را با توجه به احوال سالکان و مقام بندگان معنایابی کرده است. میبیدی در کشف الاسرار در سوره های قصص [۲۲، ج ۷، ص ۲۸۴]، یس [همان، ج ۸، ص ۲۰۵]، ص [همان، ج ۸، ص ۳۲۷]، غافر [همان، ص ۴۵۶] و احقاف [۲۲، ج ۹، ص ۱۵۴] و حقی در سوره های شعرا [۸، ج ۶، ص ۲۵۹ و ۲۶۰]، نمل [همان، ص ۳۱۸]، جاثیه [۸، ج ۸، ص ۴۳۴] و عنکبوت [همان، ج ۶، ص ۴۴۴] و صفی علی شاه نیز سوره های یوسف [۱۲، ص ۳۵۰]، شعرا [همان، ص ۵۲۲] چنین عمل کرده اند.

۴. معنایابی بر مبنای مشابهت و مشاکلت حروف ناظر به مراتب عالم و مراتب تنزلات وجود

بقلی در تفسیرش از حروف مقطعه به مراتب انسان از نظر تقرب به خدا توجه دارد. البته

چون نظام وجودشناختی عرفانی در زمان او قوام نیافته‌است، کلمات او در این باره کمی پراکنده و آمیخته با مباحث پیشین می‌نماید، به‌عنوان نمونه در سوره بقره حروف الم را به ترتیب با ذات و صفات و ملک خداوند ارتباط داده‌است [۳، ج ۱، ص ۲۷ و ۲۸]. در سوره‌های مبارکه آل عمران [همان، ص ۱۲۳، اعراف [همان، ص ۴۱۳]، یونس [۳، ج ۲، ص ۶۲]، هود [همان، ص ۱۰۴]، یوسف [همان، ص ۱۴۵]، رعد [همان، ص ۲۱۶]، شعرا [۳، ج ۳، ص ۴۲] و قلم [همان، ص ۴۴۳] چنین رویکردی دارد. معنایابی او در سوره‌های اعراف با توجه به مراتب انبیای الهی [۳، ج ۱، ص ۴۱۲ و ۴۱۳] و یونس با تکیه بر مراتب تجلی [همان، ج ۲، ص ۶۲] و رعد [همان، ص ۲۱۶]، شعرا [۳، ج ۳، ص ۴۲]، عنکبوت [همان، ص ۹۹]، لقمان [همان، ص ۱۱۹]، شوری [همان، ص ۲۵۸ و ۲۵۹]، نمل [همان، ص ۵۸]، و قصص [همان، ص ۷۷] چنین است.

ملاصدرا نیز در تعیین یافتن حروف، الف، واو و یا را اولین حروف می‌داند و «الف» را به مرتبه هویت ذات، «واو» را به کتاب فرشتگان و «یا» را به عالم سفلی مربوط می‌داند [۱۱، ج ۱، ص ۱۸۹؛ ج ۱، ص ۱۸۷]. معنایابی او برای حروف مقطعه سوره سجده نیز چنین است [همان، ج ۶، صص ۱۶ و ۱۷].

حقی در سوره‌های ابراهیم [۸، ج ۴، ص ۳۹۲]، روم [همان، ج ۷، ص ۳] و شعرا [همان، ج ۶، صص ۲۵۸ - ۲۶۰]، و صفی بقره [۱۲، ص ۱۱]، آل عمران [همان، ص ۹۹]، اعراف [همان، ص ۲۳۶]، یوسف [همان، ص ۳۵۰] و حجر [همان، ص ۳۹۳] و گنابادی از گفتار دیگران در سوره‌های هود [۱۹، ج ۲، ص ۳۱۸]، یوسف [۱۲، ج ۲، ص ۳۴۶]، قلم [همان، ج ۴، ص ۱۹۴] چنین کرده‌اند.

در پایان تذکر این نکته ضروری است که گاه در این گونه از معنایابی مفسر جمله یا عباراتی را در معنای حروف مقطعه یکی از سوره‌ها بیان می‌کند؛ زیربنای این نوع از معنایابی باز مشابهت حرفی است و در ضمن مقاله نمونه‌هایی از نظر گذشت. این نوع مواجهه در تفسیر قرآن العظیم تستری، تفسیر لطائف‌الاشارات قشیری، کشف‌الاسرارمیبدی و تفسیر صفی دیده می‌شود. در تفسیر قرآن العظیم؛ «المص» را به عبارت «أنا الله أفضی بین الخلق بالحق، و من هذه الحروف اسم الله تعالى و هو الصمد» تعبیر می‌کند [۶، ص ۶۵] و در حقیقت از «صاد» اسم «الصمد» استخراج شده‌است. قشیری نیز یک مورد در سوره رعد [المر] آورده‌است که «الف» به اسم الله و «لام» به اسم لطیف و «میم» به اسم مجید و «را» به اسم رحیم خداوند اشاره دارد و اشاره

می‌کند که به همین دلیل گفته شده معنای «المر»، «بسم الله اللطیف المجید الرحیم» است [۱۷، ج ۲، ص ۲۱۵]. میبدی نیز در سوره مریم [کهیعیص] هر یک از حروف را به جمله‌ای تعبیر کرده‌است، کاف یعنی «انا الکبیر» و «انا الکریم»، «ها» یعنی «انا الله الهادی»، «عین» یعنی «انا العزیز و انا العلی» و «صاد» یعنی «انا الصادق و انا المصور». در سوره احقاف «حم» نیز «حا» را مفتاح اسم حی و «میم» را مفتاح اسم ملک دانسته و «حم» را «انا الحی و انا الملک» معنا کرده‌است [۲۲، ج ۹، ص ۱۵۳]. صفی نیز در سه سوره مریم، عنکبوت و سجده چنین کرده‌است. در سوره مریم «کاف» را «سر کان الله کان» و «کان قبل ان یكون الخلق» و «یا» را «یدالله فوق ایدیهم» و مراد از کهیعیص رحمت پرودگار بر بنده‌اش خواند است [۱۲، ص ۴۴۴]. در سوره عنکبوت «الم» را «انا الله مالک ملک عظیم» [۱۲، ص ۵۶۰] و در سوره سجده «الم» را «اول و آخر هو الله العلیم» [همان، ص ۵۸۳] معنا کرده‌است.

نتیجه‌گیری

چنانکه ملاحظه شد عرفا در دو سطح از حروف مقطعه سخن گفته‌اند؛ در یک سطح به بیان ماهیت همه یا تعدادی از حروف مقطعه پرداخته و در سطح دیگر به صورت جزئی وارد معنایی از هر یک از این حروف شده‌اند. بر همین اساس نویسندگان این مقاله، در دو بخش به طبقه‌بندی و تحلیل آرای عرفا پرداخته‌اند: نخست نظرات عرفا درباره ماهیت این حروف و سپس انواع روش‌های آنان در معنایی از این حروف را شناسایی، تبیین و تحلیل نموده‌اند. در سطح نخست هفت نظر وجود دارد که عبارتند از: تشابه حروف مقطعه؛ از اسرار بودن این حروف؛ داشتن جنبه بلاغی؛ سوگند خداوند بودن همه یا برخی از این حروف؛ اسامی سوره‌های قرآن کریم بودن برخی از این حروف؛ اسامی پیامبر بودن برخی از حروف، و اسامی خداوند بودن حروف و نهاده شدن اسم اعظم الهی در آنها. در سطح دوم یک روش اصلی وجود دارد که عبارت است از «معنایی بر اساس مشابهت و مشاکلت حروف با مفاهیم عرفانی». در این نوع از معنایی، چهار نوع محتوا مد نظر مفسران عارف بوده‌است که عبارتند از: معنایی بر مبنای مشابهت و مشاکلت حروف ناظر به حق و اسما و صفات او؛ معنایی بر مبنای مشابهت و مشاکلت حروف ناظر به پیامبر و جامعیت حقیقت بر مراتب او؛ معنایی بر مبنای مشابهت و مشاکلت حروف ناظر به سلوک سالکانه و مواجید عارفانه؛ معنایی بر مبنای مشابهت و مشاکلت حروف ناظر به مراتب عالم و مراتب تنزلات وجود. مقایسه تفاسیر صوفیه با تفاسیر

رسمی در زمینه حروف مقطعه نشان می‌دهد که مفسران صوفی چیزی بر تفاسیر رسمی نیفزوده‌اند و کار آنان عموماً بازتولید همان ایده‌هایی است که در تفاسیر رسمی وجود دارد.

منابع

- [۱] قرآن کریم.
- [۲] ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۳۷۴). *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، به کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمدمهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- [۳] بقلی شیرازی، روزبهان (۲۰۰۸م). *تفسیر عرائس البیان فی حقایق القرآن*، محقق و مصحح: احمد فرید المزیدی، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۴] پارساپور، زهرا (۱۳۹۰). «دیدگاه عین القضاة در باب حروف، حروف مقطعه و نقطه»، *لسان مبین*، شماره ۶، زمستان، صص ۳۱-۴۷.
- [۵] پورجوادی، نصرالله (۱۳۶۹). *مجموعه آثار ابو عبدالرحمن سلمی*، ج اول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- [۶] تستری، سهل بن عبدالله (۱۴۲۳ ق). *تفسیر التستری*، مصحح و محقق: محمد باسل عیون السود، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- [۷] حسینی، سیداحمد؛ مسلم‌پور، ابراهیم (۱۳۹۳). «روش فلسفی ابن سینا در تفسیر حروف مقطعه قرآن»، *حکمت سینوی*، شماره ۵۲، پاییز و زمستان، صص ۵-۲۴.
- [۸] حقی بروسوی، اسماعیل (بی‌تا). *تفسیر روح البیان*، بیروت، دارالفکر.
- [۹] سلطانی رنانی، مهدی (۱۳۸۴). «حروف مقطعه از دیدگاه ملاصدرا»، *پیام جاویدان*، شماره ۷، تابستان، صص ۱۷۱-۱۸۰.
- [۱۰] ----- (۱۳۸۱). «تناسب مضامین سوره‌ها با حروف مقطعه در قرآن کریم»، *کوثر*، شماره ۶، زمستان، صص ۳۸-۴۳.
- [۱۱] صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۶). *تفسیر القرآن الکریم*، تصحیح محمد خواجوی؛ قم، بیدار.
- [۱۲] صفی‌علیشاه، محمد حسن بن محمد باقر (۱۳۷۸). *تفسیر صفی*، تهران، انتشارات منوچهری.
- [۱۳] طباطبایی، سیدکاظم (۱۳۸۵). «سنجش یک حدیث درباره مدلول حروف مقطعه»، *علوم حدیث*، شماره ۳۹، بهار، صص ۶۶-۸۴.
- [۱۴] طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، با مقدمه محمدجوادی

- بلاغی، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چ سوم.
- [۱۵] طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۴۱۲ق). بیروت، دارالمعرفه.
- [۱۶] فراستخواه، مقصود (۱۳۷۳). «حروف مقطعه و نماداندیشی دینی»، بینات، شماره ۱، بهار، صص ۶۵-۷۶.
- [۱۷] قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم (۱۹۸۱م). *لطائف الاشارات*، محقق و مصحح: ابراهیم بسیونی؛ مصر، الهیئه المصریه العامه للکتاب.
- [۱۸] کاشانی، عبدالرزاق (۱۴۲۲ق). *تفسیر ابن عربی / تأویلات عبد الرزاق*، محقق و مصحح: سمیر مصطفی رباب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- [۱۹] گنابادی، سلطان محمد (۱۴۰۸ق). *تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباده*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چ دوم.
- [۲۰] محمدی، محمدعلی (۱۳۷۸). «حروف مقطعه در نگاه عرفا»، بینات، شماره ۲۴، زمستان، صص ۷۵-۸۶.
- [۲۱] مقاتل بن سلیمان بلخی (۱۴۲۳ق). *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، تحقیق: عبدالله محمود شحاته، بیروت: دار احیاء التراث.
- [۲۲] میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۱). *کشف الاسرار و عدّه الابرار*، محقق و مصحح: علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات امیرکبیر.